

<p>IRANSCHÄHR Revue littéraire et scientifique mensuelle</p> <p>Fondateur et Redacteur: Hossein Kazemzadeh</p> <p>Berlin W 30, Martin - Lutherstr. 5.</p>	 <p>مجله منصور طبر و ادبی</p>	<p>مؤسس و نگارنده: حسین کاظم زاده ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار بقلم فضلاى شرق و فرنگ در ۶۴ صفحه انتشار مییابد.</p> <p>قیمت این شماره ده قران در خارج ۴ شلنگ است</p>
سال ۲	اول اسفندارمذ ماه یزدگردی سال ۱۲۹۲ شمسی	شماره ۶-۵
۹ رجب ۱۳۴۲ هجری = ۲۶ دلو ۱۳۰۲ = ۱۵ فوریه ۱۹۲۴		

قسمت اجتماعی

جمهوریت و انقلاب اجتماعی

وقتی که ناپلیون بوناپارت، پس از آنهمه مظفریتها
و کامیابیهای مقهور سرینجه دشمنان خارجی گشته
بجزیره سنت هلن تبعید شد، اغلب اوقات خود را
با یادآوری روزهای گذشته و با اندیشه روزگار آینده می گذرانید
و پیشگوئیهایی میکرد. روزی میگفت: "تا پنجاه سال دیگر تمام
ممالک اروپا یا جمهوری خواهد شد و یا سلطنتهای قزاقی تشکیل
خواهد داد یعنی امپراطوری روسیه را سرمشق خود خواهد ساخت"
امروز بیش از صد سال ازین پیشگوئی میگذرد و حرف آن
مرد زنی حقیقت پیدا میکند. امروز اغلب ممالک اروپا و حتی روسیه
بزرگ نیز جمهوری شده است ولی جمهوری امروزی روسیه با آن

جمهوری که ناپلئون تصور میکرد بسیار فرق دارد. چندی پیش، اخبار روتر اعلان شدن جمهوریت را در ایران اشاعه داد. گرچه این خبر بعدها رسماً تکذیب شد ولی جراید اسلامبول و طهران درین زمینه مقاله‌ها نوشتند و بعضی از جراید طهران، تشکل يك فزقه جمهوری طلب را نیز در مجلس ملی ایما کردند.

دور نیست ایران ما نیز جمهوری بشود ولی يك آینده نزدیک، فرق جمهوری ما را با جمهوریهای دیگر برای ما نشان خواهد داد. ما ایرانیان باید بکوشیم که تاریخ استقبال، جمهوریت ما را مورد سرزنش و استهزاء قرار ندهد.

ما، در شماره گذشته گفتیم که نجات ایران بسته به بیدار شدن روح ملی است و تهیه زمینه برای پرورش دادن این روح در سایه سه انقلاب سیاسی، فکری و ادبی حاصل خواهد شد.

اینک وقایع عالم و اوضاع کنونی ایران دارد اسباب يك انقلاب سیاسی را در مملکت ما فرا هم میسازد. ما باید از یکسو، آنرا استقبال و از سوی دیگر راه استفاده از آن را جستجو کنیم. وضع سیاسی ایران در شکل امروزی پایدار نمیتواند بماند و تغییرات کلی و اصلاحات اساسی و اجتماعی لازم دارد. جریانهای سیاسی بین المللی و تغییراتی که در دولتهای همسایه ما بعمل آمده ایران را خواهی نخواهی از حال امروزی بدر آورده يك حال نوی خواهد انداخت و ایران هر قدر هم بخواهد خود را از زیر نفوذ این جریانها رهانیده بمیل خود بطرز اصول استبداد قدیم و یا با حال متزلزل کنونی اداره کند نخواهد توانست؛ زیرا علاوه بر تأثیر جریانهای خارجی، اوضاع داخلی ایران نیز، انتقال

اورا يك شكل جديد سياسى تقاضا مى كند.

شكل قطعى اين انتقال را با جزئیات آن نمیتوان از حالا معین کرد ولی ما مى بینیم که جریانهای داخلی و خارجی، ایران را به دخول در دایره جمهوریت مجبور خواهد کرد. ما جز این شكل، شكل دیگر تصور و آرزو نمى توانیم کنیم زیرا با این حال، نفع ایران را فقط در این شكل مى بینیم.

بلى اگر پادشاه ما يك حكمدار با قوود و دوراندیش و ترقى خواه و فضیلت پرور و ملت دوست بود و اگر بقدر كوچكترین صاحب خانواده، غم ملت خود را که در مقام فرزند و عیال او هستند میکشید؛ اگر دمی از فکر خوشگذرانی و هوسرانی فراغت کرده ب فکر آسایش ملت و آبادی مملکت خود مى افتاد و اگر مى فهمید که عزت و جلال و شرافت و افتخار و حتى تمول و خوشگذرانی او موقوف به آسایش و سعادت ملت اوست، نه در کرسنگی و بدبختی و زبونی او؛ و اگر از همت پادشاهان پیشین و از قدرت و شجاعت نیاکان با عزم و جلادت خود پیروی نمیکرد اقلأً از عاقبت پادشاهان ایندوره درس عبرت میگرفت؛ و اگر بجای وقت گذرانی در دیار بیگانه مانند اعلیحضرت امیر افغانستان در کشور خود نشسته و به آباد کردن آن شب و روز میکوشید، نه تنها محبوب و پرستیده ملت خود بلکه ممدوح جهان و نيك بختترین پادشاهان میگرددید و همه ملت ایران پروانه وار دور او میگرددیدند و جان و مال خود را در راه بندگی و فرمانبرداری او فدا میکردند ولی افسوس ما کجائیم درین فکر و شه نشاه کجاست!

بلى! خرابی هائیکه خاندان قاجار در مملکت ایران بعمل آورده و فساد اخلاقی که از دو قرن بدینطرف ازین خاندان سرزده

و در طبقات عالی مملکت برایت نموده است، روح ایرانرا استیلا و قوای آنرا فلج ساخته است و بیقیدی و بی علاقه گی اعلیحضرت همایونی بملت و مملکت خود که بقدر يك بیگانه ذی نفع هم از اوضاع ایران متحسس و متأثر نیستند، ملت را بسیار دلسرد و متفر کرده و نا امید از خاندان قاجار ساخته است؛ در صورتیکه این ملت در تمام ازمنه تاریخی به شاهپرستی معروف بوده و هیچ قومی بقدر این ملت در شاه پرستی و بندگی این همه فداکاری نشان نداده و حتی در روزگار پیشین، این ملت، پادشاه خود را بقدر خدا می پرستیده و هنوز هم اوزا سایه خدا و قبله عالم میدانند.

علاوه بر این بی علاقه گی شاهنشاه ایران، از یکطرف انعکاس جمهوریت های عثمانی و تفمازی و ارمنستان و غیره اذهان و افکار مردم را تحریک میکند و از آنجا که ملت ایران هم يك استعداد مخصوصی در تقلید دارد خواهی نخواهی هوسی در دلها پیدا شده مردم را بطرف جمهوریت مایل میسازد چه مردم وقتیکه میخواهند و می شنوند که درین مملکت ها قوانین جدید وضع، اصلاحات اساسی شروع و آزادی و ترقی، روز افزون میگردد، بدیده حسرت بدانان نگریسته و از حال مملکت خود متأثر میشوند. گرچه تمرکز قوت در دست نظامیان، حصول امنیت و آسایش، جلب سرمایه های خارجی برای آبادی مملکت و بعضی اصلاحات جزئی که چند بست شروع شده حصول آرزوی ترقی را در ایران نیز نزدیک تر میسازد ولی این قدمهای نخستین هنوز با تردید و سستی بر داشته میشود و دیده حسرتکش ملت را سیر نمی تواند کند.

از طرف دیگر سیاست دول همجوار نیز مقتضی و مشوق این شکل جدید است زیرا در يك چنین مملکت که در هزار نفر دو

نفر باسواد نیست و در انتخابات مجلس ملی، اینهمه سوء استعمال ها و خفه کردن آزادی و اینهمه حيله‌ها و دسیسه‌ها پیش می‌آید؛ در انتخاب يك رئیس جمهور هزار مرتبه بدتر خواهد شد و میدان تحريك و تقنین و شورش و انقلاب و هرج و مرج که مطلوب دول همدجوار است بسیار واسع و آزاد شده سیاست خارجی هم ازین اوضاع استفاده خواهد کرد چنانکه از انقلاب مشروطه ما استفاده کرد.

این ملاحظات ما را قانع میکند که اگر تجدیدی در شکل سیاسی ایران ظاهر شود در این زمینه خواهد بود و چنانکه گفتیم ما شکل دیگر را تصور نمی‌توانیم کنیم زیرا این شکل هر قدر هم معایب و نواقص داشته باشد باز بهتر از وضع متزلزل کنونی و بهتر از يك سلطنت استبدادی و آزادی کشر و یغماگراست ولی چیزی که ما را درین باب به اندیشه می‌اندازد این است که آیا ملت ایران مستعد و حاضر بقبول این شکل جدید است یا نه و آیا ملت ایران میتواند ازین جمهوری شدن حکومت، فایده‌ای ببرد و وسایل خوشبختی و ترقی خود را ازین منبع فیض فراگیرد یا نه؟

باید فکر کرد این جمهوریت که مقدمات آنرا دست طبیعت حاضر کرده و میکند و دیر یا زود در ایران اعلان خواهد شد چه اثرات در نیک



بختی جامعه ایران میتواند ببخشد.

تأسیس يك حکومت جمهوری را در ایران چند هزار سال پیش نیز اجداد ما فکر کرده بودند. چنانکه هرودوت مورخ یونانی نوشته است در حادثه غصب تاج و تخت کیکاوس از طرف مجوس گوماتا بنام اسمردیس برادر کاوس، همینکه هفت سردار ایرانی

که داریوش هم یکی از آنان بود آن مجوس را کشتند، مجلسی ساخته در چگونگی اداره مملکت با هم شور کردند؛ یکی سلطنت شاهنشاهی، و دیگری سلطنت اشرافی و یکی نیز حکومت جمهوری را پیشنهاد کرد. هرودوت در باره این پیشنهاد چنین مینویسد:

“ پنج روز پس از استقرار آسایش، آن سرداران ایرانی که

برضد مجوسها قیام کرده و اسمردیس دروغی را که تخت و تاج ایرانرا غصب کرده بود از میان برداشتند در باب جریان امور مملکت شورائی ترتیب دادند. مذاکرات آنان در نظر بعضی از یونانیان غریب خواهد آمد ولی با وجود این دور از صحت نیست.

“ اوتانس که یکی از آن سرداران بود پیشنهاد کرد که

یکسلطنت جمهوری و دموکراتی تشکیل باید داد و چنین گفت؛ “ گمان میکنم که پس ازین اداره کشور را بدست یکنفر

مرد تنها نباید سپرد زیرا سلطنت پادشاهی خوش آیند و خوب نیست. شما خود میدانید که کامیز (کاووس) تا چه درجه گستاخ و بد رفتار شده بود و شما خودتان گستاخیهای مجوس غاصب را احساس کردید پس يك سلطنت پادشاهی چگونه مفید میتواند شود.

پادشاه هرچه دانش میخواهد بدون اینکه از اعمال خود مسئول باشد میکند. با اخلاقترین مردها وقتیکه بدین مقام میرسد تمام صفات نیک خود را بزودی از دست میدهد. زیرا حس حسد و

شهوت روز بروز در وی نمو میکند و امتیازات و نفوذیکه يك پادشاه دارد او را به بسیار کارهای زشت و بد رفتاریها سوق مینماید و هرکس این دو عیب را داشته باشد تمام عیبها را دارد.

پادشاه گاهی از شدت تکبر و گاهی از روی حسد یکرشته

جنايتهارا مرتکب میشود. يك پادشاه مطلق بایستی از حس حسد

پاك باشد زیرا او تمام انواع خوشبختی‌ها را دارا میباشد. ولی غالباً بر عکس میشود و رعایای او پس از تجربه‌های زیاد آنرا می‌فهمند. او مردمان پاکدامن را از خود دور میکند و دشمن میدارد و از زنده ماندن آنان غمگین میشود، او جز از بدطینتان با کسی دیگر نمی‌سازد. به تهمت‌ها و افتراها با میل گوش میدهد و از سخن چینان پذیرائی و حرفشوی میکند. ولی بدتر از همه اینست که اگر او را ستایش معمولی و شایسته کنند او خودرا تحقیر شده می‌انگارد و بر عکس اگر او را با حرارت و آزادی تمام بگویند، باز هم دلتنگ شده آنرا حمل به چاپلوسی و تملق مینماید و بالاتر از همه مهلك ترین معایب که او گرفتار میشود این است که او قوانین مملکت را زیر پا میگذارد. در حق زنان استعمال شدت و جبر مینماید و هر کس خوب بنظرش برسد او را بدون رعایت هیچ آداب و رسوم بقتل میرساند.

«اما حکومت دمکراتی اینطور نیست اولاً آنرا «یکام» مینامند که بهترین نامهاست و ثانیاً در آنجا هیچیک از این معایب و بی‌نظمی‌ها که در سلطنت پادشاهی پیدا میشود روی نمیدهد. رئیس حکومت در اینجا با قرعه انتخاب می‌شود و از اداره خود مسئول است و تمام مذاکرات و مشورتها در آن جا با هیئت جامعه بعمل می‌آید. بدین جهت من رأی میدهم که سلطنت پادشاهی را لغو و حکومت جمهوری را اعلان کنیم زیرا قدرت فقط حق ملت است.»

در این هیچ شك نیست که جمهوریت آخرین و بهترین شکل تکامل کرده انواع حکومتهاست که تا امروز در روی زمین تشکیل شده است و پیش از حکومت‌های دیگر میتواند متکفل آزادی

و ترقی و تکامل یکقوم باشد. اما با وجود این، درجه تمدن و تربیت هر قوم بخودی خود اثرات بزرگی در شکل حکومت آن دارد چنانکه می بینیم میان جمهوریت سویس و امریکای شمالی با جمهوریت‌های دیگر آمریکا خیلی فرق هست و سلطنت امپراطوری انگلستان هرگز مانع ترقی و تمدن ملت انگلیس نشده در صورتیکه سلطنتهای استبدادی و پادشاهی در مشرق زمین سبب اضلی خرابیهای آنها گردیده است.

گرچه ما گفتیم با اینحال امروزی، جمهوریت بهترین شکلیست که ما برای ایران مفید میدانیم ولی درینکه ملت ایران قابل جمهوریت هست یا نیست و درینکه از یک حکومت جمهوری میتواند استفاده کند یا نه- بسیار بد بین هستیم زیرا اولاً باید دانست که اوضاع اجتماعی و اخلاقی ملت‌ها را با حرف‌ها و کلمه‌ها نمیتوان تغییر داد و بمحض تغییر نام و شکل حکومت و ترجمه و نشر قوانین جدید هر قدر هم آزادانه باشد، نمیتوان یکملت را از گودال بدبختی و فقر و کرسنگی پایگاه عزت و نیکبختی رسانید. بلکه تغییر حالی در روح و قلب و اخلاق ملت تولید باید کرد و گرنه تا یک درجه ترقی و تکامل اجتماعی نرسد نمیتواند از آزادی و جمهوریت و جز آنها استفاده کند. مثلاً اگر امروز پیش از اصلاح اخلاق جامعه، یک آزادی کامل بزنان ایران بدهیم و رفع حجاب را هم مجاز سازیم؛ با این اخلاق زشت مردها؛ با این بسوادی و بیعلمی زنها، و با این افکار و عقاید باطله در باره این عضو جامعه، جز از مفسده‌ها و جنایتها و هرج و مرج‌های اخلاقی چه نتیجه خواهیم گرفت؟

ما هنوز نتوانسته‌ایم از مشروطیت بخوبی استفاده کنیم. هنوز

بسیاری از مردم معنای آنرا فهمیده‌اند، هنوز اغلب مردم مشروطه را مایهٔ ارزان شدن نان و برداشته شدن مالیات تصور میکنند؟ هنوز در انتخابات دورهٔ پنجم، در اردیلب، مردم سادهٔ عوام برای اعلیحضرت همایونی نیز رأی میدهند و هنوز با این آزادی‌مطبوعات و تبلیغات فرقه‌ها و خودکشی‌آزادپخواهان و مراقبت حکومت، پیش از نصف و کلای دورهٔ پنجم، بضرر چماق و تهدید و جبر و تطمیع و رشوه و دسیسه‌انتخاب شده‌اند و هنوز تعلیم اجباری مجانی سهل است که در تمام ایران موفق بتأسیس چند صد مدارس ابتدائی نشده‌ایم.

ثانیاً هر انقلاب و تجدیدی که در عالم بظهور میرسد ناچار مقدماتی دارد و اسباب و شرایطی میخواهد که اگر آنها ناقص باشد نتیجهٔ آن انقلاب و تجدید نیز ناقص خواهد بود. چنانکه در شمارهٔ ۱۱ سال اول گفتیم، جمهوری فرانسه در نتیجهٔ یک انقلاب بزرگ که نظیرش تا آنزمان دیده نشده بود به وجود آمد و این انقلاب سیاسی خود محصول یک انقلاب مهم اجتماعی و فکری و ادبی بود که از دو قرن پیش تخمهای آن در زمین دماغها و روحهای مردم کاشته شده بود. آن انقلاب، بهیچوجه شباهت و نسبتی با انقلاب مشروطه و جمهوری ایران ندارد و آن اثرات که از آن انقلاب سرزد، هرگز در مملکت ما دیده نخواهد شد.

برخی از هموطنان ما میگویند که ملت ایران کمتر و نا قابلتر از ملت عثمانی و اهالی قفقاز نیست و آنها اعلان جمهوریت کرده و تاکنون هم خودرا بخوبی اداره نموده‌اند. این فکر از آنجا که نظر بظاهر امور میکند صحیح دیده میشود ولی اگر باطن کار را بجوئیم می‌بینیم که ملت ایران و اوضاع اجتماعی آن با این

ملتها نیز قابل مقایسه نیست.

در عثمانی و قفقاز، يك تمدن قدیم و يك تأسیسات محکم مذهبی و اجتماعی و ادبی که قرن‌ها ریشه دوانیده باشد موجود نبوده تا آنها مجبور به برداشتن آنها بشوند و در حین تغییر آنها دوجار محذورات و موانع کردند. یعنی زمین تجدد و انتقال يك شکل جدید سیاسی، در آنجا، بسیار صاف و هموار بوده و راه انداختن چرخهای يك عرادۀ جدید چندان زحمتی نداشته است. در صورتیکه ایران اینطور نیست.

در مملکت عثمانی، مانند ایران، اینهمه روحانیان با نفوذ که جزو طبقه اعیان و اشراف مملکت هستند، و اینهمه مراجع تقلد که زمام عقاید و امور شرعی و عرفی مردم را در دست خود گرفته باشند نیست. مملکت عثمانی يك شیخ الاسلام دارد که جزو هیئت وزراء بوده قابل عزل و نصب است و این شیخ الاسلام مجبور است با مسلك سیاسی و پروگرام هیئت وزراء توافق نظر داشته باشد و فقط احکام این یکنفر در امور شرعی در تمام مملکت جاری میشود. این شیخ الاسلام را از میان علمائیکه واقف بمقتضیات عصر و اسرار ترقی ملل میباشند انتخاب میکنند نه مانند ایران که هر ملا و آخوندی حق دخالت در امور مذهبی و دادن فتوی و قضایات در امور شرعی و عرفی داشته باشد.

در مملکت عثمانی، احکام شرعی را در چهل سال پیش، از روی فقه ائمه چهار گانه خود جمع آوری کرده و از اقوال متناقضه آنها ایرا که با مقتضیات عصر موافقت کرده برگزیده بنام «مجله احکام عدلیه» نشر و آنرا قانون مدنی مملکت قرار داده در تمام محاکم شرعی و عرفی قانون یگانه واجب الاتباع ساخته

اند و هیچ يك از محکمه‌ها در خارج آن قوانین حکمی نمیتواند صادر کند ولی در مملکت ما، هر ملا و آخوندی بی آنکه مجتهد جامع الشرایط باشد از خود اجتهاد میکند و حکم دیگری را قضا و نسخ می نماید.

با اینکه در میان عثمانیها و اهل سنت باب اجتهاد مسدود است باز آنان، احکام مذهبی را با قواعد و احکام مدنی مطابق و موافق ساخته مقتضیات تمدن عصر جدید را بجا آورده اند لیکن در ایران ما، بجای اینکه گشاد بودن باب اجتهاد که بهترین وسیله است برای قبول شرایط تمدن، اسباب تجدد و ترقی ما گردد؛ جز توسیع دایره تقلید و ایجاد تفاق و دسته بندی و خونریزی میان اهل تقلید و مراجع آن، نتیجه دیگر نبخشیده و پیشوایان دین ما مهم امور دینی و وسایل اصلاح اخلاق اجتماعی را کنار گذاشته نوشتن رساله تقلید و کتاب طهارت پرداخته اند!

ما چگونه میتوانیم خود را با عثمانیها مقایسه کنیم که در آن مملکت جمهوری جوان، با يك شجاعت فکری و روحانی، قانون آزادی زنان و حصر ازدواج با يك زن وضع میکنند و در کشور ایران، بجای اینکه اقلاً مسئله متعه و صیغه بازی را اصلاح کنند و یا اقلاً باین اقتضاهای شرم آور که این مسئله در مشاهد مقدسه مخصوصاً بار آورده شکل بهتری دهند، مدیر جریده نامه جوانان را بجرم اینکه نوشته است زنان ما هم باید مانند زنان اسلامبول لباس بپوشند، با در خواست ناظر شرعیات وزارت معارف... از طرف محکمه عدالت... با حضور هیئت منصفه... محکوم بچهار ماه حبس و دادن دویست تومان جریمه می نمایند.

ما چگونه خود را با دولت جوان عثمانی همدوش و همعیار

میتوانیم شماریم که در آنجا، ادبیه محترم خالده خانم را وزیر معارف مملکت میسازند و ما برای اداره کردن يك دار المعلمات که در تمام ایران منحصر بفرده است یکزن مدیر قابل و با فضل و لیاقت نداریم. ما چگونه خود را قابل جمهوری شدن میتوانیم بدانیم که در تمام ایران پانصد مدرسه پسران و صد مدرسه دختران نداریم و برای این عدد کم نیز کتابهای کافی کلاسی وجود ندارد و وزارت معارف ما دارای يك کتابخانه و يك دار الترجمه نیست در صورتیکه در مملکت عثمانی در سال ۱۳۳۱ فقط در مدارس ابتدائی ۶۴۳ هزار شاگرد تحصیل میکرده که از آن ۲۸۳،۰۰۰ دختر بوده و در ۱۲،۷۰۰ مدرسه ابتدائی ۱۲،۲۱۲ معلم و معلمه وجود داشته که ۱۷ هزار ازینها معلمه بوده است و وزارت معارف عثمانی در عرض پنجسال بحساب خود ۹۲ جلد کتاب چاپ و توزیع کرده است (۱)

در سیاست داخلی و خارجی نیز، ما فرسخها از ملت عثمانی عقبتریم. دولت جمهوری عثمانی برای زنده کردن روح تجارت و اقتصاد و برای انحصار منافع مادی بملت خود و برای تشویق و حمایت نژاد ترك و پروردن قوه تشبث شخصی در افراد، بهر گونه وسایل سیاسی و اقتصادی متوسل میشود تا همه بیگانگان حتی ایرانیان را هم از مملکت خود براند و تجارت را بملت خود منحصر سازد؛ لیکن در مملکت ما، دست ظلم و پیداد مأمورین جلاد و پنجه‌های خونین تعصب و طمع ملاها و آخوندهای پیخیز از اسلام، نه تنها امنیت جانی و مالی را از مردم این مرزوبوم سلب

(۱) نقل از کتاب «معارف در عثمانی» تألیف این نگارنده که در جزو انتشارات ایران‌شهر بچاپ خواهد رسید.

کرده و افراد غیر مسلم ایران را مجبور بمهاجرت و فرار و یا بقبول جبری، و دروغی اسلام مینمایند؛ بلکه این ظلمهای جگرخراش و خانه برانداز طوری زندگی را بر خود ایرانیان تلخ ساخته که هر سال چند هزار نفر دست از دار و ندار خود کشیده و لغت کنان و نفرین گویان، وطن اجدادی خود را با حسرت و سوگواری ترک میکنند و هر سال چندتن از تحصیل کردگان و تربیت شدگان که با يك شوق و عشق پاك برای خدمت بوطن خود را باغوش وی می اندازند، پس از چند ماه توقف با یکدنیا افسوس و پشیمانی و تألم و اندوه، کارگری در خارجه را با آزادی تمام، به آقائی در مملکت ترجیح داده مانند مرغیکه از دام صیاد بدرجسته باشد رو بخواك غربت میگذارند و در گوشه ممالك فرنگ جای میگزینند. چه ظلمهای جگرسوز که درین مملکت بنام عدالت اجرا شده و چه جنایتها و شقاوتها که در زیر پرده سیاست و مذهب بصل آمده است. کدام خانواده را میتوان یافت که از دست ظلم حکام و از دسیسه و حیلتهای شرعی آخوندهای ما داغ بر دل نبوده و خانمایش سوخته باشد. دستگاه سلطنت و حوزه روحانیت ایران و بعبارت دیگر در بار شاه و در گاه شیخ ما، یگانه مسبب خرابی ایران و زبونی و گرسنگی ایرانی گردیده است و تا این دو مرکز اصلاح نشود از اعلان جمهوریت نیز، امید نجات نمیتوان داشت. چنانکه گفتیم ملت عثمانی در يك زمین صاف و همواری بنای جدیدی بر پا میکند ولی ما باید يك عمارت کهنه و شکسته و دود گرفته و سیاه شده را از جا برکنیم و زمین آنرا هموار سازیم و آنوقت روی آن، بنای با شکوه استواری بلند کنیم. دزین تخریب و تسطیح باید خود را برای قبول کرد و خاکیکه در بر

انداختن این بنای شکسته بسر و صورت ما خواهد نشست حاضر کنیم و يك قوت مقاومت نا پذیر و يك شجاعت ایمانی نشان بدهیم. آنوقت میتوانیم انقلاب خود را يك انقلاب حقیقی و معنوی نامیم. برای اجرای این مقصود وظایفی بعهده متفکرین ایران ترتیب می یابد که ذیلاً مینگاریم.

طرف توده ملت با خوشحالی تمام وفال نيك با گمان میکنیم اگر در ایران تأسیس جمهوریت بشود، بی قیل و قال زیاد از طرف مجلس ملی تصدیق و با يك شادمانی فوق العاده اعلان و از استقبال خواهد شد زیرا توده ملت ایران بسکه قرنهایست در زیر ظلم و نا امنی و گرسنگی زیست کرده او را هیچ چیز جز این مسائل تهیج نمیکند و او آرزویی جز آسایش و ارزانی و عدالت ندارد. اگر این نعمتها را باو بدهید او خود را خوشبخت خواهد دانست و آزادی و علم و جمهوریت بر مشروطیت و استبداد در نظر او یکسان خواهد بود. چنانکه او بامید نیل همین آرزو در تأسیس مشروطه جانسپاری و فداکاری کرد.

توده ملت بمنزله بچه خورد سالیست که هنوز قوای دماغی او نمونکرده است. او فقط وقت گرسنگی داد و فریاد میکند و میگرید و همینکه چیزیکه گرسنگی او را رفع و شکم او را پر کند برایش دادید او خشنود و ساکت میشود و گریه را کنار میگذارد، خواه این چیز مضر و دیر هضم باشد و خواه مقوی و نافع باشد برای او یکسانست و او میان آنها فرقی نخواهد گذاشت. همینطور است حال توده ملتها. ملت ایران تشنه عدالت و آسایش و رفاهیت است این نعمترا از هر دست که گیرد، خواه

دست يك پادشاه مطلق مستبد و خواه دست يكحکومت مشروطه و يا جمهوري باشد، او آندست را مقدس و قابل پرستش دانسته خواهد بوسيد.

چنانکه درين مدت بيست سال، گروه متفکرين آزاديخواه، احساسات و عواطف ملّتا بهيجان آورده وقتي به نويد عدالت و آزادي و مشروطه. و زماني بنام رفع ارتجاع و در موقعي براي دفع دشمنان خارجي، زمام اورا بهر جا خواستند کشيده و بهر اقداميکه صلاحديدند و داشتند گاهي براي قيام برضد پادشاه مستبد، آزادي کش و گاهي براي جنگ با دولت امپراطوري روس و گاهي نيز براي همراهي و اتحاد با نمايندگان و مبلغين بولشويزم، اورا بريختن خون خود و بقرباني دادن اولاد خویش تشويق و تحريك کردند ولي در همه اين کوششها و جانسپاريها توده ملت مانند مردنشته و گمگشته از پي آب دويد و بجای آب جز سراب چيز ديگر نديد.

مقصود اينست که توده ملت مانند بچه بي اراده و يا مرد ناپيناست که هر کس خودرا دايه مهربان و رهنمای دلسوز وي نشان دهد او خودرا باغوش وي خواهد انداخت. چون امروز سلطنت قاچار از فرط جهالت و غفلت نتوانست آن نعمت آسايش و امنيت و عدالت را که قرنهاست توده ملت عمر خودرا در حسرت دیدار آن گذرانده است براي ملت خود فراهم آورده جائي در قلب ملت بگيرد و چون اين نعمت، دارد، در سایه دستهای يکمرد با عزم حاصل و فراوان ميگردد؛ اينست که توده ملت، بدون اظهار آثار عصبيت و انقلاب و عصيان تأسس جمهوريت را که بخشنده اين نعمتهای بزرگ است باجان و دل قبول و استقبال

خواهد کرد.

ما نیز از ته دل این جمهوریت را سلام خواهیم کرد و ملت ایران را بدین نعمت بزرگ تبریک خواهیم گفت ولی نه ازینراه که اعلان جمهوریت را بتهنائی مایه نجات و سعادت میدانیم بلکه ازینرو که این جمهوریت مقدمه‌ای خواهد بود برای اصلاحات اساسی وسیله‌ای خواهد بود برای تهیه یک انقلاب حقیقی اجتماعی و چرایی خواهد بود برای رهنمائی بشاهراه آزادی و نیکیبختی.

ناپلیون بوناپارت، در حین فتح شهر میلان که کلید مملکت ایتالی بود بسربازان خود خطاب کرده میگفت: «ای سپاهیان دلیر من! به این فتح در خشان که کردید شمارا تبریک میکنم ولی باید بدانید که وظیفه شما درینجا باآخر نرسیده است هنوز خیلی جنگها و سختیها در پیش داریم و هنوز تکالیف زیاد بر عهده دلیری و شجاعت شماها محول خواهد شد و هنوز چندین شهرهای بزرگ در جلو ما هست که برق آزادی و برادری و برابری را در بالای آنها نصب باید کنیم!»

ما نیز از میان توده ملت آن عده قلیل آزادیخواهان پاکدل و متفکرین حقیقت بین را خطاب کرده میگوئیم: ای دلدادگان آزادی و حقیقت! گرچه با اعلان جمهوریت، حیات ایران تازه خواهد شد و دوره شکوه و عظمت فرا خواهد رسید. لیکن تکالیف شما آزادیخواهان باآخر نرسیده بلکه وظایف مهمتری بر عهده شما فرض خواهد شد، شما باید بدانید که فتح کردن یک مملکت آسانتر از نگهداشتن آنست. شما باید بدانید که محافظه جمهوریت و آزادی سختتر از اعلان آنست. شما باید بدانید که ملت ایران فکراً و روحاً برای استفاده از آزادی و جمهوریت حاضر

نیست و شما باید بدانید که هنوز بسیار دشمنان بد فطرت در داخل و خارج مملکت ایران هستند که با هزاران حیله و فتنه‌ها نه تنها برای برهم زدن اساس این جمهوریت بلکه برای بر انداختن پایه آزادی و مشروطه نیز خواهند کوشید.

شما نباید از حوادث عالم و وقایع روزگار ایمن بنشینید. امروز اگر تمام وسایل برای اعلان جمهوریت فراهم آمده و اوضاع داخلی و سیاست دول خارجی همه گونه مساعدت با این خیال ما میکنند، ممکنست فردا ورق برگردد و شعبده باز سیاست پرده‌های رنگارنگ دیگر پیش بیاورد، ممکنست نه تنها جمهوریت ما بلکه آزادی ما و قانون اساسی ما پایمال پنجه دشمنان داخلی و خارجی گردد. آنروز را دور نباید انگاشت و از خطر آنروزی بی اندیشه نباید نشست.

وظیفه شماست که از حالا اسباب حفظ جمهوریت و آزادی را فراهم سازید؛ از حالا برای مدافعه آن، سرها و سینه‌ها پرورانید؛ آتشی‌های عشق در کانون دل‌های توده ملت بپروزید و طوفانها در روح و دماغ مردم ایران برپا کنید تا در موقع لزوم در راه حفظ آزادی و جمهوریت سرباختن را سهل دانند و جان دادن را نخستین مرحله عشق شمارند.

باید یقین کنید که اگر پیخون دل و با این آسانی بتأسیس جمهوریت موفق شوید، به نگهداری آن، بی ریختن خونهای تازه و بی دادن قربانیهای جوان کامیاب نخواهید شد و این خونهای تازه و قربانیهای داو طلب را فقط در دل‌های پاک و صاف توده ملت و در میان دماغهای آتشین جوانان آن میتوانید پیدا کنید.

گرچه امروز اردوی دلیر شما برای سرکوبی سرکشان و خواناندن هر عصیان و طغیان حاضر و مستعد است ولی برای دفع خطرهاییکه آزادی و جمهوریت را تهدید خواهد کرد کافی نیست. باید توده ملت را پشتیبان او قرار دهید. باید از حالا به سلاح کردن توده ملت بکوشید و در جلو دشمنان آزادی سنگرهای محکم برپا کنید. سینه‌های جوانان با عزم و دلیر، سنگرهای شما و قلبهای پرورده از عشق حقیقت و آزادی اسلحه شما خواهد بود. اگر این عشق را در ته دل‌های ملت پرورانید و اگر این آتش مقدس را در کانون سینه‌های او بیفروزید، آن خود در موقع خطر، اعجاز خود را نشان خواهد داد و آزادی و جمهوریت شما را مدافعه خواهد کرد. تولید این عشق و افروختن این آتش مقدس کار معارف است و بس.

ح. کاظم‌زاده ایران‌شهر

ادبیات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی
خرابه ارومی

نظیره به آفای حریری

ایکه گفتی خبر از سوختگان می آرم
دوستان را خبری آفت جان می آرم
ارمغان بار غم و غصه و محنت دارم
بشت خم کرده و این بار گران می آرم
خبر سوختگان جنس و متاعیست که من